

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى

۱۳ جون ۲۰۲۱

توضیح پیام فدائی:

با اوج گیری انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواستههای توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندانهای سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچالهای رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرائی و چگونگی جدائی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

بخش پنجم

مصاحبه پیام فدائی با رفیق فریبرز سنجرى در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷

و تکوین تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران

پیام فدائی: بگذارید بحث مربوط به نظرات و مواضع اپورتونیست ها را بگذاریم برای بعد و سؤال کنیم که وقتی به روابط طرفداران نظرات رفیق احمدزاده شکل دادید وضعیت تشکیلاتی چگونه بود؟ چه کسانی در مرکزیت تشکیلات جدید قرار داشتند و مسئولیتها چگونه تقسیم شده بود؟

رفیق فریبرز سنجرى: در مورد مرکزیت تشکل جدید فکر کنم قبلا گفته ام. رفقا اشرف دهقانی، محمد حرمتی پور، رحیم کریمیان، عبدالرحیم صبوری و من اعضای مرکزیت تشکل جدید بودند که در عمل مورد تائید همه رفقا قرار داشتند. این جمع در اولین تصمیمات خود با توجه به این واقعیت که مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان جاری بود و خلق کرد مسلح، بخش هائی از کردستان را از نیرو های سرکوب آزاد کرده بود، تصمیم گرفت که رفقای را به

کردستان بفرستد تا هم در حد امکان در جنبش خلق کرد شرکت کنند و هم برای آینده مبارزه مان وضع آنجا را بطور عینی دیده و بررسی کنند. به همین منظور هم تعدادی از رفقا تحت مسئولیت رفیق حرمتی پور به کردستان اعزام شدند و در عمل و به تدریج شاخه کردستان تشکیلات نو پا را شکل دادند. از سوی دیگر با توجه به محبوبیت برخی رفقا به عنوان زندانیان سیاسی رژیم شاه در مازندران بویژه در بابل و ساری تصمیم گرفته شد که فعالیتهای استان مازندران تحت مسئولیت رفیق رحیم کریمیان قرار گیرد که هم خودش اهل ساری بود و هم روابط گسترده ای در آنجا داشت و بر این اساس هم همانطور که قبلاً گفتم به ابتکار خودش در آن شهر یک ستاد برپا کرده بود.

پس از چاپ "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" ما با موقعیت جدیدی مواجه شدیم یعنی عملاً انتشار این مصاحبه نقش اعلام موجودیت تشکیلات جدید را پیدا کرد. در واقع این مصاحبه توجه خیلی از هواداران سازمان را به خود جلب کرده بود و با توجه به اینکه ما ستاد یا مرکز علنی نداشتیم که کسانی که خواهان ارتباط می باشند بتوانند به آنجا مراجعه کنند در نتیجه در گام اول ارتباط ها از طریق روابطی که افراد با حاشیه روابط ما ایجاد می کردند برقرار می شد. یادم است که رفیق صبوری آن موقع ها می گفت که مصاحبه آنقدر نیرو آزاد کرده که ما امکان سازماندهی آنرا نداریم.

پرسش: شما فقط از کردستان و مازندران نام بردید در بقیه مناطق و یا حوزه های دیگر چه فعالیتی کردید؟

پاسخ: روشنه که با توجه به نقش تهران در اوضاع سیاسی کشور می بایست به این شهر توجه خاص می شد. چون انبوهی کار در تهران وجود داشت که می بایست آنها را سازمان داد. رفیق صبوری قبل از دستگیری در زمان شاه، دانشجوی دانشکده علوم ارتباطات بود؛ به همین دلیل هم در همین زمانها تعدادی از دانشجویان این دانشکده از وی برای سخنرانی در این دانشکده دعوت کردند که وی نیز پذیرفت. در این جلسه رفیق صبوری در معرفی خود گفت من چریک فدائی خلق هستم اما با کسانی که تحت همین نام ستاد زده اند هیچ ارتباطی ندارم. سخنرانی وی که با جمله ای از مارکس در کتاب هیجدهم برومر لونی بناپارت (گل همین جاست همین جا برقص) تمام شد با استقبال حضار که بیشتر هم دانشجویان آن دانشکده بودند مواجه گردید و خود زمینه ای شد تا بعداً تعدادی از آنها از وی بخواهند که برای آنها کلاس آموزشی برگزار کند که وی نیز این پیشنهاد را پذیرفت و تا مدتی در این دانشکده کلاس آموزشی داشت. بنابراین رفیق صبوری جدا از کلاس آموزشی که در دانشکده ارتباطات داشت که بیشتر اعضای این کلاس بعداً از هواداران تشکیلات نو ساخته ما شدند، در تهران پاسخگویی به یک سری روابط را بر عهده داشت. رفیق صبوری همچنین در آن زمانها در پاسخ به انتقاداتی که در رابطه با مواضع مطرح شده در مصاحبه مطرح می شد در دفاع از مصاحبه جزوه "نگاهی به: (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)" را نوشت و در آن تاکید کرد که "در پس ایده های آن آتش سرخ روح مارکسیسم-لنینیسم زبانه می کشد". این نوشته رفیق صبوری از جمله اولین نوشتجات منتشر شده در آن زمان از طرف ما بود. رفیق اشرف هم قرار شده بود که در توضیح تئوری مبارزه مسلحانه مطلبی بنویسد که این کار را کرد و با دخالت دادن ملاحظات رفقا به صورت یک کتاب تحت عنوان "در باره تئوری مبارزه مسلحانه" در مرداد ۱۳۵۸ منتشر شد. در ضمن رفیق اشرف با یکی دو تن از رفقای که از قبل می شناخت ارتباط داشت و سعی می کرد از نظرات آنها در رابطه با شرایط جدید مطلع شده و نظرات خودش را هم به آنها منتقل کند. اما بخشی از وقت او در ارتباط با یک رفیق کارگر می گذشت. رفیق اشرف در زمانی که به ستاد سازمان رفت و آمد داشت در نزدیکی های ستاد با یک کارگر جوان آشنا شده بود. تداوم ارتباط با این کارگر و آموزش وی با ایده های چریکهای فدائی خلق توسط رفیق اشرف منجر به آن شد که او بعداً یکی از اعضای تشکل نوپای ما - چریکهای فدائی خلق - گردید. این رفیق کارگر، اسد رفیعیان بود. ارتباط با رفیق کارگر اسد نه تنها به رفیق اشرف امکان ارتباط گیری با برخی دیگر از کارگران در تهران را داد بلکه این ارتباط منجر به آن شد که رفیق اسد بتواند با بهره گیری از رهنمودهای رفیق اشرف

نقش انقلابی بارزی در خانه کارگر تهران ایفاء نماید. همه کارگران و نیروهای مبارزی که در آن مقطع در خانه کارگر حضور داشتند، اسد کارگر را به عنوان کارگری پرشور و سخنوری برجسته و دارای مواضع رادیکال و انقلابی می شناختند. او با خلاقیت های خاص خود به تنهایی در مقابل نیروهای سازشکاری که عمدتاً به نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سخن می گفتند، قد علم کرده و توانسته بود کارگران حقیقت جو را به طرف خود جلب نماید. بعداً برای پیشبرد هرچه سازمان یافته تر کار در میان کارگران، هسته ای مرکب از رفقا اسد رفیعیان، اشرف دهقانی و هادی کابلی تشکیل شد. در این دوره همچنین از بیژن هیرمن پور خواسته بودیم که با توجه به هجوم همه جانبه اپورتونیستها به تئوری مبارزه مسلحانه مطلبی در دفاع از این تئوری و اثبات نادرستی تحلیل های اپورتونیستی تهیه کند. او این کار را کرد و نوشته وی بصورت کتابی تحت عنوان "مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها" در مرداد ۱۳۵۸ منتشر شد.

یکسری کارها هم به عهده من بود. از جمع و جور کردن رفقائی که خواهان ارتباط با ما بودند تا سازماندهی یک بخش انتشارات برای تشکیلات و همچنین حل تدارکات مورد نیاز رفقا در کردستان و رسیدگی به کارهای شهرستانهای دیگر که به تدریج گسترده شده و به شکل های مختلف ارتباط می گرفتند.

پرسش: برای اینکه تصویر زنده تری از روابط آن زمان تشکیلات نوپا ارائه شود، کمی از کسانی که با شما ارتباط گرفتند بگوئید. اینکه از چه طیف هائی بودند؟

پاسخ: بعد از انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" امر انشقاق در سازمان بزرگ چریکهای فدائی خلق ایران و جدائی طرفداران خط رفیق احمد زاده از آن سازمان علنی شد و خیلی از هواداران و دوستداران چریکهای فدائی خلق که از خط انقلابی اولیه سازمان اطلاع و آنرا قبول داشتند بطور طبیعی در جستجوی ارتباط برآمدند. همانطور که گفتم چون ما مرکز علنی نداشتیم آنها از طریق حاشیه روابط ما ارتباط می گرفتند، چه بصورت فردی و چه بصورت جمعی که با هم همفکری داشتند. در واقع از تمام استانها درخواست هائی جهت ایجاد ارتباط با تشکیلات می رسید که می بایست ارتباط با آنها را سازمان داد که خوب ما هم به همه آنها پاسخ می دادیم و البته کار خیلی سنگینی هم بود. طیفی هم بود که قبلاً در خارج از کشور فعالیت می کردند. باید دانست که در آذر ماه سال ۱۳۵۶ مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با انتشار نشریه شماره ۳ "پیام دانشجو" اعلام کرده بود که سازمان دیگر به مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اعتقاد ندارد و حال به نظرات بیژن جزی اعتقاد پیدا کرده است. با این مرزبندی یک شکاف علنی بین طرفداران خط احمدزاده با جزی در خارج از کشور صورت گرفته بود. متعاقب نشریه پیام دانشجو در پاسخ به تغییر خط و نظر در سازمان، کتاب "در باره شرایط عینی انقلاب" توسط رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در آبان سال ۵۷ در خارج منتشر شده بود. بر این اساس در صفوف هواداران سازمان در خارج از کشور با طیفی روبرو بودیم که از نظرات رفیق احمدزاده پشتیبانی می کردند. بطور طبیعی به دنبال سقوط رژیم شاه از این طیف تعدادی به ایران برگشته بودند که با انتشار "مصاحبه" خواهان ارتباط با تشکیلات جدید بودند. البته باید اشاره کنم که برخی از اینها را رفقا اشرف و حرمتی پور از همان خارج از کشور می شناختند. در میان هوادارانی که از خارج آمده بودند دو دسته برجستگی بیشتری داشتند. یک دسته که از آمریکا آمده بودند و به بچه های واشنگتن معروف بودند که نام مسئولشان محمود بود. دسته دیگر هم از رفقای هوادار در آلمان با مسئولیت جابر شناخته می شدند. این دو دسته هر دو در تهران ارتباط گرفتند و هر دو اکیپ در ابتدا در ارتباط با رفیق صبوری قرار داشتند. البته در جلساتی که با رفقای آلمان بر گزار می شد رفیقمان سهراب دخالت داشت و در جلسات رفقای آمریکا گاه من هم حضور داشتم. از ویژگی این روابط مخالفت شدید این دو اکیپ با همدیگر بود که به دلیل تاریخ و شناختی که از هم در خارج از کشور داشتند اصلاً با هم سازگار نبودند. پس از چندین جلسه و تا حدی کسب شناخت از آنها، ما هر دو اکیپ را به عنوان هواداران

تشکیلات دانسته و شروع به سازماندهی آنها کردیم. از اکیپ آلمان چند نفری در بخش انتشارات قرار گرفتند که مستقیماً با من در ارتباط بودند. البته هر کدام از این رفقا همفکران و دوستان و اقوامی داشتند که می‌بایست با بررسی موقعیت ویژه شان جایگاه آنها هم در ارتباط با ما روشن می‌شد، امری که تا حدی زمان می‌برد اما به هر حال می‌بایست انجام شود. اتفاقاً از میان این روابط رفقای کاری و با امکانی در ارتباط با تشکیلات ما قرار گرفتند. این را هم باید اضافه کنم که هر چه شرایط جامعه به سمت اختناق عریان پیش می‌رفت که امر اجتناب‌ناپذیری بود، در نیرو هائی که از خارج آمده بودند تردید برای ماندن در ایران و کار کردن بیشتر می‌شد. بطوری که از اکیپ آمریکا به جز یکی دو نفر بقیه خیلی زود ایران را ترک کردند و به آمریکا باز گشتند.

پرسش: بگذارید حالا که از تغییر فضای جامعه صحبت شد، فضای این بخش از صحبت‌ها را عجلتاً با این سؤال تغییر دهیم که ما وقتی خاطرات زندانیانی که از زندانهای شاه آزاد شدند را مطالعه می‌کنیم اشتیاق آنها به سفر و دیدن مناطق مختلف بعد از آزادی را بروشنی می‌توانیم در آنها ببینیم. اما از قرار شما پس از آزادی از زندان یا چنین اشتیاقی نداشتند و یا آنچنان درگیر فعالیت تشکیلاتی بودند که جایی نرفتید؟

پاسخ: اتفاقاً من هم بسیار اشتیاق داشتم که به نقاط مختلف ایران سفر کنم. در زندان هم که بودیم وقتی با رفقای دیگر گپ می‌زدیم و هر کس آرزویی را بیان می‌کرد من همواره می‌گفتم که یکی از آرزوهایم رفتن به قله توجال در کوه های شمال تهران است. چون قبل از دستگیری خاطرات زیادی از آن کوه ها و رفقای که با هم به آن قله می‌رفتیم داشتم. متأسفانه بعد از آزادی از زندان جریان امور طوری پیش رفت که هیچ وقت امکان رفتن به قله توجال برایم پیش نیامد. البته این را هم بگویم که در پاسخ به اجرای وظایف تشکیلاتی گاه مسافرت هائی پیش می‌آمد که خیلی هم جالب بودند. مثلاً در همان بهار و یا اوائل تابستان ۵۸ دو تن از رهبران جنبش آزادیبخش طوفان آمده بودند به ایران تا با رژیم جانشین رژیم شاه تماس بگیرند و احتمالاً کمک هائی هم درخواست کنند. آنها فکر می‌کردند چون رژیم شاه علیه نیروهای انقلابی طوفان بود و ارتش را برای سرکوب آنها فرستاده بود حتماً جانشینان شاه که در همه جا به عنوان حاصل انقلاب معرفی می‌شدند منطقاً به آنها کمک خواهند کرد. این رهبران جنبش انقلابی طوفان با توجه به ارتباطاتی که در گذشته با رفقا حرمتی پور و اشرف دهقانی داشتند چند روزی هم مهمان ما بودند. آنها مایل بودند که خانواده رفیق محمد علی خسروی اردبیلی که در بین رفقا به "داداشی" معروف بود و در طوفان به شهادت رسیده بود را ببینند. ما هم می‌خواستیم از این فرصت استفاده کرده و در همبستگی با مبارزات مردم مبارز طوفان نهایت مهمان نوازی را در مورد آنان انجام دهیم. بر این اساس همگی عازم شهر بابل شدیم. می‌خواستیم ابتدا آنها را به خانه رفیق خسروی اردبیلی ببریم و بعد با هم به یک منطقه جنگلی در شمال برویم.

ترتیب رفتن به خانه رفیق خسروی را رفیق حرمتی پور داد و ما همگی به دیدن مادر آن رفیق رفتیم. او و دیگر اعضای خانواده از دیدن رهبران جنبش طوفان و یاران فرزندش بسیار خوشحال شدند. در این سفر رفیق اشرف چند تکه از وسائل رفیق داداشی را که در تمام این سالها به عنوان یادگارهای رفیق داداشی حفظ کرده بود را همراه خود آورده بود و آنها را به مادر رفیق داد که باعث شکل گیری صحنه احساساتی عجیبی شد که توصیفش در قلم نمی‌گنجد. در فرصت دیگری مهمانانمان را به یک پارک جنگلی بردیم. منطقه بسیار سرسبز و زیبایی بود. برای خود من دیدن آنهمه سرسبزی و زیبایی تازگی داشت و اولین بار بود که چنین طبیعتی را می‌دیدم. برای رهبران جنبش طوفان هم منطقه به گفته خودشان رؤیائی و همچون افسانه جلوه می‌کرد. این رفقا وقتی جنگل های مازندران را دیدند با حسرتی تمام در باره تفاوت مبارزه چریکی در این جنگل ها با شرایط طبیعی مبارزه مسلحانه خودشان که بیشتر در صحرا بود صحبت می‌کردند. در فاصله ای که رهبران طوفان مهمان ما بودند رفقا در رابطه با ماهیت رژیم جمهوری اسلامی برای آنها

توضیح داده و روشن کردند که بعید است این رژیم با توجه به گرایش چپ انقلابیون ظفار از آنها حمایت کند. همچنین در باره بالا گرفتن گرایش به تشکیل حزب در سازمانهای چپ ایران بدون پشتیبانی از مبارزه مسلحانه توده ها علیه رژیم و شرکت در این مبارزه و کوشش در سازماندهی مسلح توده ها صحبت شد. رفقای ظفار با صحبت های ما توافق داشتند و حق را به توده های مسلح می دادند که بی شک برای دست یابی به حقوقشان دست به اسلحه برده بودند. برای من این سفر بسیار خوب و دلنشین بود که در آن همه چیز بود، از دیدن مادر و دیگر اعضای خانواده رفیق شهید مان داداشی گرفته تا مصاحبت با رهبران جنبش ظفار و تا دیدن مناظر بی نظیر جنگل های مازندران و حس آرامش در کنار رفقای انقلابی. در مدتی که هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته بود فضای اختناق و بگیر و ببند را بر جامعه مستولی کند، سفر های دیگری هم داشتیم که در موقعیتی دیگر به آنها می پردازم.

پرسش: پس برگردیم به تلاش هایتان برای ارتباط گیری با مبارزین در جامعه، آیا موارد خاصی در این رابطه هست که بخواهید راجع به آن صحبت کنید؟

پاسخ: یکی از ارتباطاتی که آن زمان بر قرار شد رابطه با رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان) بود که از طریق رفیق اشرف صورت گرفت. مادر شایگان دارای مواضع رادیکال بود و همچنان به تئوری مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت و به ارزش های گذشته پایبند بود. متأسفانه او پس از آزادی از زندان با کم توجهی رهبران سازشکار سازمان مواجه شده بود. رفیق مادر در سال ۵۲ با همه دار و ندارش به سازمان پیوسته بود و پس از دستگیری هم علیرغم شکنجه های زیاد و مداومی که دیده بود قهرمانانه از آرمانهایش دفاع کرده بود. اما متأسفانه سازمانی که نام چریکهای فدائی خلق ایران را بر خود نهاده بود و ظاهراً همان سازمانی بود که برای اولین بار در نشریه نبرد خلق به این مادر انقلابی نام "رفیق مادر" داده بود، نه تنها به مبارزات و مقاومت او ارج نهاد بلکه در شرایطی که وی پس از آزادی از زندان نه پول و نه مسکنی داشت، او را به حال خود رها کرده بود. گفتنی است که پس از وصل ارتباط رفیق مادر با رفیق اشرف، او در همان جلسه اول اعتراض کرده بود که چرا ما زودتر با او تماس نگرفته بودیم و گفته بود که سازمان اپورتونیست شده و شما باید زودتر با من ارتباط می گرفتید. پس از آن چند بار من همراه با رفیق اشرف به دیدن رفیق مادر رفیقیم و بعد از آن که توانستیم به تشکیلات نوپای خود سر و سامان بدهیم، رفیق مادر هم در یکی از پایگاه های سازمان در تهران سازماندهی شد. بعد ها که رفقای مازندران شروع به انتشار "خبرنامه مازندران" نمودند، رفیق مادر نیز برای کمک به کار انتشارات به مازندران اعزام شد.

یکی دیگر از موردهای ارتباط گیری، تماس با زنده یاد رفیق یحیی رحیمی بود که از چهره های مقاوم زندان بود و آنطور که گفته می شد در زندان از طرفداران رفیق احمدزاده بود. او خواسته بود ما را ببیند. قرارى با او ترتیب داده شد و من و بهروز (عبدالرحیم صبورى) به دیدارش رفتیم. محل قرارمان اطراف خیابان آذربایجان در تهران بود. در این دیدار اتفاق جالبی هم افتاد که بعداً برایتان تعریف می کنم. به طور طبیعی بحث بر سر وضعیت سازمان و چرائی جدائی ما از آن بود. تا جایی که خاطرم هست رفیق یحیی هنوز ارتباطاتی با سازمان داشت اما معلوم بود که از عدم ارائه تحلیل از شرایط جدید و عدم موضع گیری در مورد رژیم حاکم و برخورد های اپورتونیستی دست اندرکاران سازمان شناخت به دست آورده بود. البته او صحبت خاصی در این مورد نکرد ولی وقتی که ما شناخت خودمان از دار و دسته حاکم بر سازمان را برایش توضیح دادیم نه تنها مخالفتی نکرد بلکه از موضع تأیید برخورد کرد. وی مصاحبه را دیده و خوانده بود و در این زمینه هم پرسش هایی داشت و اگر چه اصل مطلب مندرج در آن را قبول داشت ولی با برخی موارد توافق نداشت. ما سعی کردیم که خطوط فکری خودمان که در مصاحبه اعلام شده بود را برایش تشریح کنیم ولی او با اینکه سازشکاری های سازمان را قبول نداشت با نظرات و مواضع ما هم یکسانی نشان نداد و به هر حال

این دیدار به وحدت منجر نشد. بعدها وی با نزدیکان فکریش به مبارزه علیه جمهوری اسلامی ادامه داد. متأسفانه یحیی که یکی از مقاومترین رفقا در زندانهای شاه بود، در تیر ماه سال ۶۰ توسط پاسداران سیاهی دستگیر و پس از شکنجه های وحشیانه دژخیمان جمهوری اسلامی توسط آنها تیرباران شد.

پرسش: یادش گرامی باد! این رژیم پلید که یکی از اصلی ترین وظایفش در آن مقطع سرکوب انقلاب بود، بسیاری از مبارزین را که از زندان های رژیم جنایتکار شاه رها شده بودند دوباره دستگیر کرد و بی رحمانه به شهادت رساند. موردی از خاطره تان در دیدار با یحیی رحیمی را ذکر کردید، اما نگفتید اتفاقی که در آن دیدار افتاد چه بود؟

پاسخ: بله همانطور که قبلاً گفتم قرار ما با یحیی در اطراف خیابان آذربایجان تهران بود. پس از دیدن وی سه نفری مدتی در خیابانهای آن محل قدم زده و صحبت کردیم. چون وقت نهار شده بود تصمیم گرفتیم که به غذا فروشی برویم تا هم کمی بنشینیم و هم ناهار بخوریم. در یکی از خیابانها یک چلوکبابی دیدیم و ما به آنجا رفتیم. داشتیم غذا می خوردیم که یکی از نگهبانان اوین به نام گلپایگانی ما را دید و شناخت. یحیی عینک دودی زده بود که مثلاً کسی او را شناسد اما نگهبان مزبور هر سه ما را شناخت و آمد پیش ما. او با اصرار از ما و به خصوص از یحیی می خواست که به محل کارش برویم و به مسئولین محل کارش بگوئیم که در زمانی که او در اوین نگهبان بوده زندانیان را اذیت نمی کرد. این نگهبان که در اوین وی را گلپایگانی صدا می زدند حال در یک بنگاه معاملات ماشین کار می کرد و معلوم شد که همکارانش در آن بنگاه معاملاتی متوجه شده بودند که وی در دوران شاه با ساواک ارتباط داشته و به همین خاطر از ما می خواست که آن همکاران را متقاعد کنیم که وی علیه زندانیان سیاسی کاری نکرده بود. وضعیت خاصی پیش آمده بود. از یک طرف ما او را به عنوان یکی از مهره های مرتبط با ساواک جنایتکار در مقابل خود می دیدیم که می بایست با وی گلاویز شده و حق اش را کف دستش می گذاشتیم و از طرف دیگر با شناختی که هر سه ما از رژیم جدید یعنی همین جمهوری اسلامی داشتیم نمی خواستیم کاری صورت بگیرد که سر و کارمان به کمیته که ارگان تازه برپا شده این رژیم بود بکشد. تنها می بایست او را به گونه ای از خود دور کنیم. بالاخره با سخنانی به او فهمانیدیم که فعلاً در حال غذا خوردن هستیم و او از آنجا رفت. بعد از نهار که بسرعت تمام شد محل را ترک کردیم. این حادثه به نوبه خود بیانگر شرایطی است که زندانیان انقلابی آزاد شده از زندان های رژیم شاه با روی کار آمدن یک رژیم مرتجع و جنایتکار دیگر با آن روبرو بودند.

پرسش: قبل از اینکه پرسش های دیگر را طرح کنیم بگذارید بپرسم که آیا در رابطه با جو و شرایطی که در آن زمان وجود داشت مواردی هست که خودتان بخواهید به آنها اشاره کنید؟ اگر هست خوشحال می شویم که بگوئید.

پاسخ: با توجه به شرایط آن دوران طبیعتاً مسائل زیادی وجود دارد که می شود در باره اش صحبت کرد. اما دو مورد هست که مایلیم قبل از هر موضوع دیگری در مورد آنها بگویم. همانطور که قبلاً گفتم ما وقتی فعالیت جدید خودمان را در تشکل چریکهای فدائی خلق شروع کردیم امکانات خیلی محدودی داشتیم مثلاً از نظر مالی شدیداً در مضیقه بودیم. علاوه بر نیازهای مختلف برای پیشبرد مبارزه، در قدم اول می بایست خانه های تشکیلاتی تهیه می کردیم که برای این امر نیاز به پول بود، و یا وسائل انتشارات و چاپ و نشر آثار تشکیلات به امکاناتی نیاز داشت که در دسترس نبود. در چنین اوضاعی یکی از کتابفروشی های اطراف دانشگاه تهران خبر داد که کتاب حماسه مقاومت را در تیراژ زیاد چاپ و پخش کرده و حالا قصد دارد از سود به دست آمده حق تألیف به نویسنده بدهد. خبر جالبی بود. ما هیچوقت به ذهنمان هم خطور نمی کرد که ناشری یا کتابفروشی ای چنین اقدامی بکند. در آن زمان ناشرین مختلف در سراسر ایران کتاب حماسه مقاومت را چاپ و به فروش می رساندند. این برخورد کتابفروش مزبور قابل تقدیر بود و در شرایطی که ما قرار گرفته بودیم، پولی که او می خواست به ما بدهد کمکی بود که ما به آن احتیاج داشتیم. من با رفیق اشرف به کتاب

فروشی مزبور رفتیم. صاحب کتابفروشی مرا شناخت و پس از احوال پرسى و صحبتى کوتاه بدون اینکه ما حرفى زده باشیم خودش پیغامى که فرستاده بود را شفاها توضیح داد و یک پاکت تحویل ما داد. ما از او تشکر کردیم و واقعاً هم به خاطر برخورد مسئولانه اش و هم به این دلیل که کار او در آن شرایط کمک خوبى به تشکّل نوپای ما بود، سپاسگزارش بودیم. متأسفانه نام صاحب کتابخانه را بطور دقیق به یاد نمى آورم. انسان هاى خوب کم نیستند.

وقتی به خانه بازگشتیم و مبلغ داخل پاکت را شمردیم ده هزار تومان داخل پاکت بود. حالا این مبلغ اهدائی یک فرد را مقایسه کنید با مبلغی که رهبری سازمان وقتى که ما خواهان امکانات شدیم در اختیار ما گذاشت. البته باید تأکید کنم که وقتى مسئله حرکت مستقل ما در جامعه کمى جا افتاد کمک هاى مردمى به ما گسترده تر شد و روز به روز بیشتر شد. به واقع بدون کمک هاى مردمى کار مبارزاتی ما نمى توانست با موفقیت پیش برود.

مورد دومى که باز هم مایلیم اینجا طرح کنم به موضوعى بر مى گردد که در همه این سالها همواره در ذهن خود دارم و به عنوان یک تجربه منفى براىم باقى مانده است. این مورد مربوط به پیغامى است که از طرف روزنامه آیندگان براى ما فرستاده شده بود. من در زندان عادل آباد شیراز با فیروز گوران که در ارتباط با ساکا دستگیر شده بود هم بند و آشنا بودم. فیروز از مسئولین روزنامه آیندگان شده بود که یکى از روزنامه هاى رادیکال و پر تیراژ آن دوره بود. او پیغام داده بود که مى خواهد جزوه مصاحبه با رفیق اشرف دهقانى را در آیندگان درج کند. اما مى خواست مرا ببیند تا مطمئن شود که این کار با رضایت ما انجام مى شود. من پس از مشورت با رفقا به دفتر روزنامه آیندگان رفتم و وقتى فیروز گوران قصدش را مطرح کرد من از او خواهش کردم که این کار را نکند. این یک کار اشتباهى بود که ما انجام دادیم. چون پخش آن مصاحبه در روزنامه آیندگان باعث تکثیر خبلى وسیع تر این اثر مى شد. اما در آن زمان ما فکر مى کردیم که ممکن است چاپ این اثر در یک روزنامه، بهانه اى به دست اپورتونیستهای رخنه کرده در سازمان بدهد و آنها دست به جو سازی علیه ما و منحرف کردن ذهن هواداران سازمان به سمت مسائل فرعى نمایند. یعنى به شاننازى که در آن تخصص داشتند مبادرت کنند. ما در تجربه دیده بودیم که آنها براى نپرداختن به مسائل اصلی همیشه موارد فرعى را برجسته مى کنند. خلاصه فیروز با توجه به خواست ما از چاپ مصاحبه در آیندگان صرف نظر کرد. اما بعد ها همیشه این مورد در ذهن من به عنوان یکى از اشتباهات ما و خودم باقى ماند و هرگز فراموش نمى شود. در واقع با توجه به امکانات محدود ما، این فرصت خبلى خوبى بود که تحلیل ها و مواضع ما به این وسیله در سطح وسیع ترى به دست مردم برسد. متأسفانه چندی بعد یعنى در ۱۶ مرداد ماه ۵۸ ارادل و اوباش حکومتى که به مطبوعات حمله مى کردند، روزنامه آیندگان را مورد یورش قرار دادند و آیندگان توقیف و تعدادى از کارکنانش بازداشت شدند.

پرسش: یعنى فرصت کوتاهى بود که از بین رفت. البته به حساب آوردن عکس العمل دشمن و یا نیروهاى اپورتونیست در کار تبلیغ کار درستى است. منتها در هر مورد لازم است سود و ضرر یک کار تبلیغى براى جنبش را به درستى ارزیابى کرد. در اینجا...

پاسخ: قبل از این که سؤال بعدى تان را مطرح کنید، اجازه بدید اینو هم بگم که ما اگر به دلیلى که ذکر کردم از امکان روزنامه آیندگان استفاده نکردیم ولى این به معنى عدم استفاده ما از امکانات موجود در آن شرایط نبود. ما در شرایطى که جمهورى اسلامى به دلیل قیام توده ها هنوز نتوانسته بود ارگان هاى خاص خود را به وجود آورده و به رژیم سر و سامانى بدهد و به واقع یعنى قبل از حمله سراسرى اش به مردم ایران، با حفظ برخى مسائل امنیتی فعالیت علنى مى کردیم و با تلفیق کار علنى و غیر علنى با هم تا جایی که مى توانستیم از امکانات علنى براى پیشبرد کارهایمان استفاده مى کردیم. ما در این که جمهورى اسلامى یورش سراسرى خود را به مردم ایران آغاز خواهد کرد شک نداشتیم اما مى گفتیم که تا وقتى که امکان فعالیت علنى هست باید از این فضا استفاده کرد.

پرسش: این سؤال مطرح بود که شما در حالی که تشکیلات جدیدی به وجود آورده بودید ولی به نظر می رسد که هنوز نامی روی آن نگذاشته بودید. آیا این حرف درست است؟ و اگر نه بگذارید بپرسیم که از چه وقتی تشکیلات جدید با نام چریکهای فدائی خلق ایران آثار خود را منتشر نمود؟

پاسخ: اتفاقاً از همان آغاز این موضوع در میان ما مطرح شد که با چه اسمی باید در جنبش فعالیت کنیم. چون برای ما این مسئله مطرح بود که با توجه به غصب نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران توسط ستادی ها، نمی توانیم با اسم کنونی سازمان خودمان فعالیت کنیم. رفیق اشرف پیشنهاد کرد که فعالیت هایمان را با نام چریکهای فدائی خلق به جنبش اعلام کنیم. او توضیح داد که رفقای اولیه و پایه گذار سازمان ما در سال ۱۳۵۰ خود را چریکهای فدائی خلق نامیدند و با این نام خود را به جنبش شناساندند و کلمه سازمان و ایران بعداً به اسم چریکهای فدائی خلق اضافه شده است؛ و اضافه کرد که بنابراین ما به عنوان پیروان همان خط انقلابی اولیه چریکهای فدائی خلق همین اسم را برای فعالیت هایمان انتخاب کنیم. این پیشنهاد مورد قبول همه رفقا قرار گرفت. تشکیلات جدید ما هم اولین بار نام چریکهای فدائی خلق را به هنگام موضع گیری علیه مجلس خبرگان رژیم جمهوری اسلامی به جنبش اعلام نمود. البته ما نام ایران را هم به چریکهای فدائی خلق اضافه کردیم.

در رابطه با مجلس خبرگان توضیح بدهم که جمهوری اسلامی که در به اصطلاح رفراندوم تقلبی ۱۲ فروردین ۵۸ به خودش رسمیت داده بود و با شارلاتان بازی تمام مدعی بود که بیش از ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند. آنها چنین تبلیغ می کردند که بزودی مجلس موسسان جهت تائید قانون اساسی تشکیل شده و با رای مردم پایه های سیستم جدید یعنی جمهوری اسلامی بنیان گذاشته می شود. در آن رفراندوم فریبکارانه از شرکت کننده خواسته شده بود که بین رژیم شاه که مردم علیه اش انقلاب کرده و شاه را فراری داده بودند و جمهوری اسلامی که هیچ چیزش برای مردم روشن نبود یکی را "انتخاب" کنند! هنوز هم مرکب رای ها خشک نشده بود که دسته های حزب الهی به تجمعات سازمانهای سیاسی حمله کرده و شعار می دادند "یک درصدی" حق نظر ندارد! در حالیکه اتفاقاً بخش بزرگی از جمعیت ایران آشکارا به جمهوری اسلامی رای نداده بودند. علاوه بر توده های آگاه در سراسر ایران، به طور مشخص مردم سراسر کردستان و ترکمن صحرا و خیلی از مناطق ملی و سنی نشین کشور از رای دادن امتناع کرده بودند. در چنین جوی و آشکار شدن رسوائی دار و دسته خمینی و فریبکارانه بودن رفراندوم باعث شده بود که قریب به اتفاق نیروهای سیاسی و از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با نیرو های وسیع پشتیبانش در سراسر کشور در این رفراندوم شرکت نکنند. بنابراین حتی یک حساب سرانگشتی از جمعیت تحریم کننده نمایش انتخاباتی رفراندوم نشان می داد که وزارت کشور دولت بازرگان به چه تقلب بزرگی دست زده تا چنان آمار تقلبی ای را به نفع خود اعلام کند و جمهوری اسلامی را خواست همه مردم ایران جا بزند.

با اینکه سردمداران جمهوری اسلامی از مجلس مؤسسان دم می زدند اما هر چه می گذشت خودشان هم بیشتر متوجه می شدند که تشکیل چنان مجلسی به نفع شان نیست. چون می دیدند که در شرایط پس از قیام بهمن اگر مجلس مؤسسان تشکیل شود نمی توانند براحتی از شرکت نمایندگان مردم در آن جلوگیری نمایند و مردمی که چند ماه پیش شاه را با آن همه قدرت مجبور به فرار از کشور کردند تا قانون اساسی رژیم جدید را پی ریزی کنند آنچه رژیم جدید نیاز دارد را رسمیت نخواهند داد؛ و در آن شرایط تقلبات آنها هم اجباراً به افشای بیشتر خودشان منجر می شود. بنابراین مزدوران جدید امپریالیسم کاملاً دست شان آمده بود که منافع سرکوبگرانه شان با تشکیل مجلس مؤسسان همسانی ندارد. به همین دلیل آنها به ناگاه اعلام کردند که به جای مجلس مؤسسان، مجلس خبرگان تشکیل خواهند داد تا قانون اساسی را مثنی

از نمایندگان "خُبره" ارتجاع تنظیم کنند. این امر آشکارا و به روشنی مقابله جدی با خواست توده ها و خونهائی که برای سرنگونی رژیم شاه با قانون اساسی اش ریخته شده بود قرار داشت.

متأسفانه با اشاعه اپورتونیزم بر جنبش کمونیستی و بر رهبری بزرگترین سازمان سیاسی آن دوره یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران جو سازشکاری و مماشات طلبی که خاص نیروهای خرده بورژوائی است باعث شد که بیشتر نیروهای سیاسی به رغم دیدن چنان دغلکاری از طرف جمهوری اسلامی به ساز آن رژیم برقصند و در بالماسکه انتخابات مجلس خُبرگان که همچون همه به اصطلاح انتخابات تا کنونی جمهوری اسلامی همه چیزش توسط خودشان از قبل تعیین شده بود شرکت کنند. این نیروهای سازشکار و اپورتونیست کسانی را از میان خودشان به عنوان نماینده برای مجلس خبرگان این رژیم وابسته به امپریالیسم انتخاب نمودند که صد البته به مجلس خُبرگان ارتجاع حاکم راه نیافتند. در مورد اپورتونیستهای حاکم بر سازمان فدائی، آنها با برگزاری یک تجمع بزرگ ضمن چند انتقاد آبکی در رابطه با تغییر مجلس موسسان به خُبرگان با این ادعای مضحک که ما همیشه در کنار مردم خواهیم بود از شرکت در این بالماسکه سخن گفته و مماشات خود با رژیم مرتجع حاکم را توجیه نمودند. موضع ما در تقابل با این موضع سازمان و همه نیروهای سازشکار و اپورتونیست جنبش قرار داشت. ما در سوم مرداد ۵۸ اعلامیه ای تحت عنوان "شرکت در مجلس «خُبرگان» فریب توده هاست" صادر کردیم و نام "چریکهای فدائی خلق ایران" را زیر آن قرار دادیم. این اولین بار بود که ما با این نام موضع گیری می کردیم. یک هفته بعد یعنی به تاریخ ۱۰ مرداد ۵۸ هم جزوه ای منتشر کردیم به نام "چرا شرکت در مجلس «خُبرگان» فریب توده هاست" که در باره مجلس خُبرگان و روش جمهوری اسلامی در این رابطه روشننگری نمودیم. به هر حال در پاسخ شما باید تاکید کنم که بعد از اعلام موضع در مورد مجلس خُبرگان و از آن تاریخ به بعد ما همه جا با این نام، تشکیلات خود را به مردم و جنبش معرفی کرده ایم.

پرسش: این موضع گیری شما چه عکس العملی در جامعه داشت؟

پاسخ: با این که ما امکانات محدودی برای پخش نظراتمان را داشتیم ولی این موضع گیری توجه افراد زیادی را به طرف ما جلب نمود. تأثیر پخش نظرات ما به حدی بود که چند روز بعد از انتشار جزوه ای از طرف ما در افشای مجلس خُبرگان، دست اندرکاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اطلاعیه ای دادند که در نشریه کار شماره ۲۶ (به تاریخ ۱۸ مرداد ۵۸) درج شد. در آن اطلاعیه آنها خطاب به هواداران خود و البته در واقع برای اطمینان دادن به دولت حاکم توضیح دادند که جزواتی که به امضای "چریکهای فدائی خلق" توسط اشرف دهقانی منتشر می شود ربطی به سازمان آنها ندارد. در این اطلاعیه آنها همچنین از اعضای و هواداران سازمان خود خواسته بودند تا مردم را راهنمایی کرده و به آنها بگویند که این آثار متعلق به آنها نیست. اطلاعیه صادر شده از طرف دست اندرکاران آن سازمان به واقع بیانگر تداوم برخورد های بغایت اپورتونیستی آنها با ما به عنوان پیروان خط اولیه چریکهای فدائی خلق بود. آنها به خوبی می دانستند که با یک فرد طرف نیستند بلکه یک جریان سیاسی با بار اجتماعی مقابل آنها قرار دارد. اما برای کوچک جلوه دادن سازمان ما سعی می کردند موجودیت ما را صرفاً به یک فرد منتسب نمایند. این برخورد زشت و کاسبکارانه تا مدتها ادامه داشت. برخی از هواداران آنها وقتی اطلاعیه های ما را بر روی دیوار ها می دیدند اسم تشکیلات ما (چریکهای فدائی خلق) را خط زده و به جایش نام رفیق اشرف را به شکلی که رهبرانشان در نشریه کار عنوان کرده بودند (گروه اشرف) می نوشتند.

رهبران غاصب سازمان تنها به این برخوردها اکتفا نمی کردند. آنها با برخوردهای اپورتونیستی خویش چنان جوی را علیه ما به وجود آورده بودند که برخی هواداران فالانژشان هنگام برقراری بساط کتاب در خیابانها و معابر عمومی،

هنگامی که رفقای ما را می دیدند، همانند حزب الهی ها به شانتاژ و ایجاد مزاحمت برای آنها می پرداختند و گاهی این برخوردها را تا مرز برخوردهای فیزیکی به پیش برده و می کوشیدند اجازه اظهار نظر و فعالیت به رفقای ما ندهند.
(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۶۲ ، اردیبهشت ماه ۱۴۰۰

یادداشت:

بابت حفظ اصالت مصاحبه به زبان گویش، از ویراستاری آن خود صورت گرفته است.

ویراستار پورتال AA-AA